

نیم‌نگاه

چه کسی اسناد جنگ افغانستان را لو داده است

«رابرت گیتس» وزیر دفاع امریکا، پس از لورفتن دهها هزار سند ارتش این کشور در افغانستان، خواستار تحقیقی دقیق و سختگیرانه در مورد چگونگی لورفتن سندها شده است.
وزارت دفاع امریکا در این زمینه از «افبی‌ای» کمک خواسته است. در یاسالار «مایکل مولن» رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح امریکا با انتقاد شدید به «جولیان اسائز» مدیر سایت اینترنتی ویکی لیکس اعلام کرد که او با به خطر انداختن امنیت دیگران سعی در اشاعه نظر خود دارد.
سایت اینترنتی ویکی لیکس ۹۲ هزار سند داخلی نظامیان امریکا را در افغانستان از راهی نامعلوم به دست آورده و علنی کرده است. اکنون رابرت گیتس، برای روشن شدن جزئیات این ماجرا خواستار کمک افبی‌ای، پلیس فدرال امریکا، شده است.

بسیاری حدس می‌زنند مسوول لورفتن دهها هزار سند ارتش امریکا در افغانستان برادلی مانیگ باشد که مسوول تحلیل اسناد مخفی ارتش امریکا بوده است. روزنامه «وال استریت ژورنال» روز جمعه (۳۰ ژوئیه) نوشت که ماموران نظامی تحقیق در کامپیوتر برادلی مانیگ ۲۲ ساله، اسنادی دقیق مبنی بر ارتباط او با لورفتن دهها هزارسند ارتش امریکا در افغانستان به دست آورده‌اند. گفته می‌شود پس از بررسی کامپیوتر مانیگ مشخص شده است او اسناد محرمانه ارتش را در کامپیوتر شخصی خود ذخیره می کرده است. تاکنون ماموران امنیتی تنها به برادلی مانیگ مظنون بودند، زیرا از او پرونده مشابه دیگری نیز در دست بررسی است و دادگاهی به اتهامات او رسیدگی می‌کند. برادلی مانیگ متهم است که در ماه آوریل سال جاری نیز ویدئویی را از حمله مرگبار یک بالگرد امریکایی در عراق در اختیار سایت اینترنتی ویکی لیکس قرار داده است. تخصص برادلی مانیگ اما تنها به اوضاع عراق محدود می‌شود. اکنون تحقیقات در مورد این پرونده بر این نکته متمرکز شده که این مرد چگونه به اسناد لورفته دسترسی یافته و آیا او در این اقدام از حمایت افراد دیگری نیز برخوردار بوده است یا نه.

همزمان مقام‌های امریکایی از وب‌سایت ویکی لیکس خواسته‌اند ۱۵ هزار سند محرمانه دیگر را که در مورد جنگ افغانستان در اختیار دارند، منتشر نکنند. این اسناد غیر از ۷۵ هزار سندی است که هفته گذشته از طریق سایت ویکی لیکس به رسانه‌ها درز کرد. رابرت گیبس، سخنگوی کاخ سفید، گفته است امنیت ملی امریکا بیش از این نباید لطمه بخورد. اما جولیان اسائز مدیر وبسایت ویکی لیکس گفته است فعلاً این ۱۵ هزار سند را نگه داشته تا درباره آنها تحقیق و اطمینان حاصل کند که انتشار آنها، جان افراد را به خطر نخواهد انداخت. وی این ادعاهای مقام‌های امریکایی را که با رو کردن این اسناد، «دستش را به خون آغشته کرده»، رد کرد. این اسناد گفت دولت امریکا هیچ مدرکی در این مورد که جان افراد بی گناه یا خبرچین‌ها در اثر درز این اسناد در معرض خطر قرار گرفته باشند، ارائه نکرده است. او وزارت دفاع امریکا را متهم کرد که سعی دارد توجه افکار



عمومی را از کشته‌شدن هزاران نفر در جنگ افغانستان منحرف کند. مدیر سایت ویکی لیکس به طور مشخص به اظهارات در یاسالار مایک مولن رئیس ستاد مشترک نیروهای امریکا اشاره کرد که به تندی از ویکی لیکس انتقاد کرده بود. او در مصاحبه‌ای با بی‌بی‌سی گفته است: پنتاگون می‌گوید ما دست‌مان به خون آغشته است در حالی که مدرکی در این مورد موجود نیست اما ما مدارکی به دست کرده‌ایم که نشان می‌دهد ۲۰ هزار نفر جان‌شان را در افغانستان از دست داده‌اند.

امریکا این اظهارات اسائز را رد کرده که از دولت این کشور خواسته بود جهت محافظت از جان افراد، در بررسی صحت این مدارک به سایت ویکی لیکس کمک کند. انتشار اسناد محرمانه مربوط به جنگ افغانستان، انتقاد امریکا، افغانستان و پاکستان را در پی داشت. مقام‌های امریکایی ضمن انتقاد شدید از انتشار این اسناد و غیرمسئولانه خواندن این اقدام، آن را خطری برای امنیت ملی این کشور توصیف کردند. باراک اوباما رئیس‌جمهوری امریکا گفت درزا اسناد محرمانه درباره جنگ در افغانستان مایه نگرانی است، اما افشاکنده اطلاعات جدیدی نیست. دولت افغانستان افشای اطلاعات سری ارتش امریکا در ارتباط با جنگ در افغانستان را تکان‌دهنده دانست.

«وحید عمر» سخنگوی حامد کرزی رئیس‌جمهوری افغانستان گفت: ما از اینکه رقم درشتی از اسناد به بیرون درز کرده است، تکان خورديم. این خبر تکان دهنده بود. دولت پاکستان هم اسناد منتشر شده درباره حمایت سازمان اطلاعات این کشور از طالبان را به شدت تکذیب کرد و اسناد درز شده را بی‌اساس خواند. رئیس‌جمهوری پاکستان گفت ممکن است هدف از دادن این اسناد سری به رسانه‌ها، تضعیف روند جدید گفت‌وگوهای استراتژیک بین امریکا و پاکستان بوده باشد.

در آوریل سال ۲۰۱۰، ویدئویی در این سایت منتشر شد که نشان می‌داد یکی از هلی‌کوپترهای ایچ‌ای ارتش امریکا، اقدام به کشتن ۱۲ نفر از جمله دو خبرنگار خبرگزاری رویترز در جریان حمله‌ای در بغداد در سال ۲۰۰۷ میلادی کرده است. در اکتبر سال ۲۰۰۹، این سایت اقدام به انتشار فهرستی از اسامی و آدرس افرادی کرد که به ادعای این سایت متعلق به حزب ملی بریتانیا (بی‌ان‌پی) بود. پس از انتشار این مدارک، حزب ملی بریتانیا این فهرست را جعلی خواند. در سال ۲۰۰۸ میلادی در جریان انتخابات امریکا، این سایت بخش‌هایی از ای‌میل، عکس‌ها و آدرس‌های پستی متعلق به سارا پیلن نامزد معاونت ریاست‌جمهوری امریکا را منتشر کرد. از جمله مدارک جنجالی دیگری که در این سایت تاکنون قرار گرفته می‌توان به نسخه‌ای از دستورالعمل عملیاتی مربوط به رفتار با زندانیان بازداشتگاه گوانتانامو اشاره کرد.

مادر تمامی کلیشه‌ها، تقریباً هیچ کس نمی‌تواند در برابر وسوسه‌اش مقاومت کند. از زئال‌های متفکر سابق گرفته تا پلاگرهای افراطی. از کانال تلویزیونی انگلیسی‌زبان روسیه بگیر تا روزنامه‌های درهم‌برهم پاکستانی و رادیو بلوقار نشنال پبلیک امریکا. هافینگتون پست انگار نمی‌تواند بدون آن زندگی کند. و یک کتاب تازه منتشرشده حتی آن را عنوان خودش قرار داده: به ما گفته می‌شود افغانستان «گورستان امپراتوری‌هاست». دانستن این طور ادامه می‌یابد که بریتانیای عصر ویکتوریا و اتحاد جماهیر شوروی، بخشی از زنجیره تاریخی درازی بوده‌اند، تشکیل‌شده از فاتحان متکبری که در برابر مردمان متعصب قبیله‌نشین دست به اسلحه و بیگانه‌ستیزی این کشور عاجز ماندند. با در نظر گرفتن این موضوع، واضح است که کوشش‌های ایالات متحده و هم‌پیمانانش در ناتو برای استقرار دولت متزلزل کابل محتوم به شکست است. باید توجه داشت که شکست همواره محتمل است. مخصوصاً با در نظر گرفتن روال رویدادهای اخیر. اما اگر ایالات متحده و متحدانش در پایان نتوانند سهم خود را در این معادله به خوبی ادا کنند، تقصیر را باید متوجه تصمیمات سیاسی نادرست

آنها دانست. نباید کاسه‌کوزه‌ها را سر یک نسخه بسیار ساده‌انگارانه از تاریخ افغانستان شکست- مخصوصاً اگر تمایل به چشم‌پوشی از جزئیات داشته باشید. همان طور که توماس بارفیلد چند روز پیش به من متذکر شد، افغانستان در قسمت اعظم تاریخش در واقع گهواره امپراتوری‌ها بوده است، نه گورستان آنها. بارفیلد، انسان‌شناس دانشگاه بوستون، از ابتدای دهه ۷۰ افغانستان را مورد بررسی قرار داده و به تازگی کتابی با عنوان «افغانستان: یک تاریخ فرهنگی و سیاسی» منتشر کرده است که کلیشه‌های کهنی را در ادراک ما از منطقه هنوز به آنها وابسته است مورد بررسی قرار می‌دهد. به عنوان مثال، یکی از این اسطوره‌ها این است که افغانستان به سبب سبوعیت ساکنان و طبیعت ترسناک جغرافیایی‌اش، ذاتاً غیرقابل تصرف است. اما تاریخ به هیچ وجه این موضوع را تایید نمی‌کند. بارفیلد اشاره می‌کند تا سال ۱۸۴۰ افغانستان بیشتر به عنوان «بزرگ‌راه فتح» شناخته می‌شد تا «گورستان امپراتوری‌ها». برای ۲۵۰۰ سال همواره بخشی از یک امپراتوری بود، اول از همه امپراتوری ایران در قرن پنجم پیش از میلاد.

پس از پارس‌ها، نوبت اسکندر کبیر بود. بعضی‌ها ادعا می‌کنند اسکندر در افغانستان بود که با تقدیر خود رویه‌رو شد، از آنجا که این یک کماندار افغانی بود که پاشنه پای او را مجروح کرد و سراغ‌از یکسری بداقیالی‌هایی شد که به مرگ فاتح کبیر انجامید. سوالی که از باوردارندگان این موضوع باید پرسید این است که پس چرا هنوز هم سکه‌های یونانی از زیر خاک افغانستان بیرون کشیده می‌شود؟ در حقیقت، جانشینان اسکندر موفق شدند این منطقه را برای ۲۰۰ سال دیگر در کنترل خود داشته باشند. و امپراتوری‌های بسیاری هم بعد از آن آمدند؛ به سبب مرکزیت افغانستان در تجارت جهانی در عصری که هنوز کشتی‌های اقیانوس‌پیما اروپایی، به انحصار جاده ابریشم در حمل و نقل پایان نداده بودند.

قانونی‌که رسانه‌های غربی از آن به عنوان «قانون خیرچینی» نام می‌برند، با امضای دیمیتری مدودف رئیس‌جمهوری روسیه ضمانت اجرایی یافت. به موجب این قانون اختیارات سرویس مخفی داخلی روسیه افزایش می‌یابد. براساس اطلاعیه کاخ کرملین، دیمیتری مدودف قانون گسترش اختیارات سرویس مخفی داخلی روسیه را امضا کرد. به موجب این قانون که قبلاً از تصویب پارلمان گذشته بود، سرویس مخفی امنیت داخلی روسیه (افاس‌بی) اجازه دارد به محض مظنون شدن به یک خلاف احتمالی، علیه شهروندان روسیه وارد عمل شود و به آنان هشدار دهد. افاس‌بی در پی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، جای کاگب را در روسیه گرفت.

در بندی دیگر از قانون جدید آمده است کسی که مانع کار افاس‌بی شود، به جرمه نقدی و ۱۵ روز حبس محکوم می‌شود. هدف این قانون در بیان رسمی مبارزه با بنیادگرایی و تروریسم و جلوگیری از جرائمی اعلام شده است که «امنیت کشور» را به خطر می‌اندازند. به گزارش رسانه‌های آلمانی، مدافعان حقوق بشر و مخالفان دولت روسیه، تصویب این قانون را به معنای تحکیم رژیم پلیسی و بازگشت به دوران اتحاد جماهیر شوروی ارزیابی می‌کنند. در آن زمان کاگب در برخورد با مخالفان اختیاراتی بی‌مرز داشت. کاگب در سال ۱۹۵۳ از ادغام وزارت امنیت دولتی و وزارت امور داخلی پس از مرگ ژف استالین رهبر وقت شوروی تشکیل شد. اختیارات سرویس مخفی داخلی روسیه در سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۸ تحت ریاست‌جمهوری ولادیمیر پوتین به شدت گسترش یافت. پوتین، پیش از راه یافتن به کاخ کرملین رئیس این سازمان بود. رئیس‌جمهوری پیشین و نخست‌وزیر کنونی روسیه در آن زمان به هیچ روی نزد رسانه‌ها و افکار عمومی چهره‌ای شناخته شده به شمار نمی‌رفت. به همین دلیل صعود ناگهانی او به راس هرم قدرت کرملین از سوی ناظران با شگفتی همراه شد.

در روز ۹ اگوست ۱۹۹۹، پوتین رئیس وقت اداره اطلاعات و امنیت روسیه (افاس‌بی) و رئیس شورای امنیت فدراتیو روسیه، صبح به عنوان یکی از سه معاون سرگئی استپاشین نخست‌وزیر وقت روسیه برگزیده شد، اما تنها ساعاتی بعد با سقوط دولت استپاشین، به مقام نخست‌وزیری رسید و عصر همان روز برزیس یلتسین رئیس‌جمهور وقت روسیه که اوضاع مزاجی‌اش رو به وخامت بود، او را به عنوان جانشین خود به مردم روسیه توصیه کرد. کمتر از یک هفته بعد، پوتین از پارلمان روسیه به عنوان نخست‌وزیر رای اعتماد گرفت. در آخرین روز این سال، ۳ دسامبر ۱۹۹۹، رسماً تقیل ریاست‌جمهوری شد؛ پستی که به او کمک کرد در انتخابات

کریستین کريل
ترجمه: محمد فتحي



در مورد باورهای عمومی که وحشت‌زده پافشاری می‌کنند که حتی چنگیزخان توسط افغان‌ها تحقیر شد چه می‌توان گفت؟ بارفیلد می‌گوید اینها حرف‌های توخالی است. چنگیز هیچ مشکلی در تندروی در منطقه نداشت. و خلفه‌های او با محور قرار دادن افغانستان، پادشاهی‌های وسیعی برپا کردند. تیمور (که بیشتر ما به عنوان تیمور لنگ می‌شناسیم) سرانجام پایتخت امپراتوری‌اش را از ایالت شهر سمرقند به جهانشهر هرات تغییر داد؛ نشانه‌ای از نقش تاثیرگذار افغانستان در محاسبات او. بابر که کابل مدفون است، از افغانستان به عنوان پایگاه تصرف بخش‌های قابل ملاحظه‌ای از هند استفاده کرد و حکومت مسلمانان را که چند قرن به درازا کشید در آنجا (هند) تاسیس کرد. افغان‌ها به نظر کاملاً راضی به همراهی بودند.

در واقع، حکومت افغان‌ها بر خود، در یک چشم‌انداز کلی از تاریخ این کشور، دوره نسبتاً جدیدالتاسیسی است که به میانه‌قرن هجدهم بازمی‌گردد. و یک قرن دیگر طول کشید تا افغانستان شهرت خود را به عنوان مغلوب‌کننده امپراتوری‌ها کسب کند. و این هنگامی بود که افغان‌ها با باقی گذاشتن فقط یکی از ۱۶ هزار گروهان انگلیسی که برای سرچا نشانند آنها به کابل اعزام شده بودند، ارتش متجاوز بریتانیا را تار و مار کردند. اما (توجه به) متن (رویدادها) مهم‌ترین چیز است. همه میل دارند اتفاقات پس از عقب‌نشینی بریتانیایی‌ها را فراموش کنند: در ۱۸۴۲ آنها مجدداً حمله کردند و کل ارتش افغان را که به مقابله آنها اعزام شده بود شکست دادند. البته درست است که آنها لزوماً به هدف بازداشتن روسیه تزاری از غصب کردن آسیای میانه نرسیدند اما این امر تا جنگ دوم انگلیسی- افغان (۱۸۸۰-۱۸۷۸) به تأخیر افتاد؛ زمانی که موفق شدند قسمت اعظم کشور را اشغال کرده و حاکمان آن را مجبور به پذیرش معاهده‌ای کنند که به بریتانیایی‌ها حق و تو در سیاست خارجی افغان‌ها اعطا

تحریف تاریخ راه حل مشکل افغانستان نیست

گورستان را به خاک بسیار

کریستین کريل
ترجمه: محمد فتحي



می‌کرد. سپس با این حقیقت مواجه می‌شویم که اولین جنگ انگلیسی- افغان بیش از یک قرن قبل از فروپاشی امپراتوری بریتانیا اتفاق افتاد. لازم به ذکر است که لندن هرگز تمایل نداشت افغانستان را به بخشی از امپراتوری خود تبدیل کند. هدف سیاست خارجی بریتانیا، که سرانجام به آن دست یافت این بود که افغانستان دولت حائلی بماند خارج از نفوذ امپراتوری‌های رقیب، مانند روسیه. و در مورد شوروی چه؟ یقیناً باتلاقی که آنها در افغانستان با آن مواجه شدند- با تملی پیلدهای اقتصادی، سیاسی و روانی‌اش- عامل مهمی در فروپاشی نظام سیاسی آنها بود. اما حتی بدبین‌ترین مورخان نیز تصدیق می‌کنند که در حوالی ۱۹۸۴، شوروی‌ها در حال غلبه کردن بر مجاهدین افغان بودند. این تصمیم ایالات متحده در فرستان موشک‌های ضدهوایی قابل حمل به مقاومت افغان بود که برتری را از هلی‌کوپترهای جنگی روسی گرفت و به چریک‌ها نفسی تازه بخشید.

ولسی به عنوان یک نتیجه‌گیری کلی می‌توان گفت مداخله شوروی در افغانستان یک گسست افراطی با گذشته گدشته (افغانستان) بود و نه امتداد آن. شوروی‌ها و افغان‌های کمونیست متحد آنها تمامی جامعه را مضمحل کردند و حاشیه وسیعی از حومه شهرها را ویران ساختند و باعث فرار میلیون‌ها پناهنده از مرزها شدند. آنها به طرز نظام‌مندی نهادهای سنتی و نخبگان را هدف قرار داده و خلاء قدرتی ایجاد کردند که مشتاقانه- اگرچه نه به طور کامل- به تصرف شاخه جدیدی از مسلمانان انقلابی درآمد که پاکستان رواج‌شان داده بود و از دور توسط مبارزان جنگ سرد در واشنگتن حمایت می‌شدند. این اقدامات کمونیستی برای تحمیل تدابیر ارامنشهری به یک جامعه عمیقاً سنتی، ماشه چیزی را کشید که بارفیلد آن را «اولین شورش ملی» افغان‌ها توصیف می‌کند؛ چیزی که از مرزهای قومی و قبیله‌ای فراتر می‌رود. همان طور که

ر.ف.

مدودف برای اجرا ابلاغ کرد

قانون خبر چینی در روسیه



ماه مه ۲۰۰۰ بر رقیای سرشناسی مانند پریماکوف و یوری لژوف‌کو پیروز شود. ولادیمیر پوتین در حالی به قدرت رسید که سلف او بوریس یلتسین به شرابخواری شهرت داشت و علاقه مفرط او به الکل باعث می‌شد در مقام ریاست‌جمهوری، دست به کارهایی بزند که انتقادبرانگیز باشد. یلتسین سابقه بیماری قلبی داشت و یک بار در سال ۱۹۹۶ مورد عمل جراحی قلب قرار گرفت. سرانجام در تاریخ دوشنبه ۲۳ آوریل ۲۰۰۲، کاخ کرملین، خبر درگذشت معمار فروپاشی اتحاد شوروی را بر اثر بیماری قلبی در اختیار رسانه‌های روسیه گذاشت. بسیاری از ناظران در درون و بیرون روسیه بر این باورند که صعود ناگهانی ولادیمیر پوتین بر فراز بلندترین پله نردبان قدرت در کرملین جز با توافق ناتونده و پنهانی سازمان‌های اطلاعاتی این کشور با مافیای قدرتمند سیاسی- اقتصادی به وجودآمده در روسیه پس از فروپاشی شوروی ممکن نبود.

اشیگیل آنلاین در گزارشی با عنوان «مدودف قانون خیرچینی را امضا کرد»، می‌نویسد: «منتقدان معتقدند قانون جدید به سرویس مخفی امکان می‌دهد که در صورت سوءنظن علیه شهروندان وارد عمل شود و از اختیارات نامحدود خود برای ترساندن روزنامه‌نگاران مستقل و گروه‌های مخالف استفاده کند. بر پایه همین گزارش، موافقان قانون جدید نیز معتقدند تصویب آن سبب کاهش آمار خلاف‌کاری‌ها خواهد شد، زیرا در صورت وجود بدگمانی، پیش از وقوع جرم به افراد مظنون هشدار داده می‌شود. ولادیمیر پوتین در سال ۲۰۰۰ پس از راه یافتن به کاخ کرملین، رهبری مبارزه با بنیادگرایی را به افاس‌بی سپرد.

ر.ف.

بارفیلد اشاره می‌کند، نبرد با شوروی‌ها آشکارا با شورش‌های پیشین در تاریخ افغانستان به عنوان یک کشور متفاوت بخیرد شورش‌هایی که نسبتاً زودگذر بودند و تقریباً همیشه وقایعی محلی به حساب می‌آمدند که اغلب به منازعات قدرت بین سلسله‌های مختلف مربوط می‌شدند. او می‌گوید از ۱۹۲۹ تا ۱۹۷۸ کشور کاملاً در آرامش بود. ممکن است این ریسک را کرد و شورش فعلی- به عنوان یک قیام انحصاراً پشتونی- را از پاره‌ای جهات تا یک انگاره قدیمی‌تر و مخدوش‌تر از تاریخ افغانستان ردگیری کرد اما آن هم به خودی خود، این امر را به مساله‌ای غیرقابل حل بدل نمی‌کند. در حقیقت، کاملاً برعکس. متأسفانه عقاید عمومی درباره منطقه را ستیزه‌های به نظر پایان‌ناپذیر ۳۰ سال اخیر شکل داده‌اند، نه یک دانش کلی و جامع از تاریخ کشور. فعالان ضدجنگ به طور مرتب حضور نظامی پس از سال ۲۰۰۱ غرب در کشور را عامل تخریب زیرساخت‌های ملی و کشت گسترده خشخاش معرفی می‌کنند. -که هر دو به دوره اشغال کشور توسط شوروی و جنگ داخلی پس از آن باز می‌گردند- دیگران بر این تصور تأکید می‌کنند که افغانستان ذاتاً در برابر تمدن مقاوم است. استنفان هارپر نخست‌وزیر کانادا

در سال ۲۰۰۹ گفت: «ما هرگز نخواهیم توانست شورش‌ها را فرو نپوشانیم. طبق مطالعات من از تاریخ افغانستان، این کشور احتمالاً دارای یک جور وضعیت شورش دائمی است.» بارفیلد ادعا می‌کند افغان‌ها از دیرباز متوجه تمایل خارجی‌ها به در نظر گرفتن آنها به عنوان وحشی‌های رام‌شدنی شده‌اند و با رغبت از این کلیشه به نفع خود استفاده کرده‌اند. او می‌گوید: «افغان‌ها با گرافه‌گویی در تاریخ، در قدرت خود مبالغه کرده تا شغافگران را بترسانند، در این وضعیت بی دانش نیم‌بند از تاریخ آنها کمک شایانی به قانع کردن دیگران در عدم مداخله خواهد کرد. اما این می‌تواند توهمی خطرناک باشد.» بارفیلد می‌گوید در سال ۲۰۰۱ ملاعمر و اسامه بن لادن این اسطوره را در مورد خود بازسازی کردند اما نتیجه‌ای جز فروپاشی حکومت طالبان و پناهگاه امن القاعده زیر بمباران ایالات متحده نگرفتند. اولین بازیدن من از افغانستان به همان سال برمی‌گردد. در این ملاقات کردم نه بیگانه‌ستیزی بودند و نه افغان‌هایی که من ملاقات کردم نه بیگانه‌ستیزی بودند و نه ستیزه‌جو. چیزی که بیش از همه خواستار آن بودند صلح بود. آنها به رهبران خود در این زمینه اعتمادی نداشتند. یک مبارز بی‌سواد و موسید به من گفت: «ما از مبارزه خسته شدیم. ما از جنگ متنفریم. ما می‌خواهیم یک انتخابات آزاد داشته باشیم. بگذارید سازمان ملل بیاید و از عادلانه بودنش اطمینان حاصل کند تا جنگ‌سالاران دخالتی نکنند.» من نظرات مشابهی از افغان‌های زیادی شنیدم. این روزها آن تصورات تا حدی به خیال می‌ماند و دندور است که بگویم دقیقاً چقدر از هم‌پیمان آن مرد در این تصورات با او شریک بودند. با این حال نمی‌توانم آن احساسات را فراموش کنم. یک چیز حتمی است: اگر ما واقعاً می‌خواهیم افغان‌ها به آینده‌ای که استحقاقش را دارند دست یابند، چسبیدن به یک نسخه معمول از تاریخ‌شان کمکی نمی‌کند.

منبع: Foreign Policy

قتل و قتل‌های مشابه را به شدت تکذیب می‌کنند. ر.ف.
پولیتکو فسکایا خبرنگار یکی روزنامه به اسم نوویا گاز-تا بود که به خاطر گزارش‌هایش درباره موارد نقض حقوق بشر در چین شهرت داشت. او چندین بار به چین و شمال قفقاز سفر کرده و درباره جنگی که بیشتر قربانیان آن غیرنظامی بودند، مقالات مفصلی نوشته بود.

بر اساس برآورد کمیته حفاظت از روزنامه‌نگاران که دفترش در امریکاست، خانم پولیتکو فسکایا سیزدهمین روزنامه‌نگاری بود که در دوره ریاست‌جمهوری ولادیمیر پوتین توسط یک قاتل اجیرشده در روسیه به قتل رسید. این در حالی است که آنچه فعالان حقوق بشر روسی بیش از همه از آن انتقاد می‌کنند، بی‌پاسخ ماندن نقض حقوق بشر است. به گفته آنان، سیستم حقوقی روسیه در این مورد ناکارآمد است. البته هیات دولتی این کشور ادعا می‌کند روسیه دارای قوادهای قدرتمند حقوقی و مدنی است. این ادعا اما به نظر یک فعال حقوق بشر روسیه خلاف واقعیت است: «چیزی که ما می‌بینیم، برچیدن تقریباً کامل نهادهای دموکراتیک و قربانی کردن سیستم حقوقی در برابر اهداف و شخصیت‌های سیاسی است. دادگاه‌ها بی‌طرف نیستند و عموماً در خدمت صدور رای به نفع سیاستمداران، سیاستمداران یا دولت‌ها قرار می‌گیرند.»

به تشخیص سازمان ملل، نهادهای فعال در حوزه حقوق بشر و کشورهایی که گزارش خود را به شورای حقوق بشر سازمان ملل ارائه می‌کنند نیز باید این فرصت را داشته باشند تا مدارک خود را در اختیار شورا قرار دهند. نهادهای غیردولتی (NGO) روسیه از این فرصت استفاده کرده و گزارش دستکاری‌نشده‌ای پیرامون موارد متعددی از جمله نقض حقوق بشر در این کشور را به شورا ارائه کردند. گفتنی است دیمیتری مدودف رئیس‌جمهوری کنونی روسیه که دانش اوخسته رزشته حقوق قضایی است، در سال‌های اخیر دالمذا از لیبرالیزه کردن قوانین روسیه سخن گفته است. هرچند مدودف بی‌شک رسیدن به سمت ریاست‌جمهوری را مدیون ولادیمیر پوتین است و بسیاری هنوز هم پوتین را فرمانروای حقیقی روسیه می‌دانند اما برخی موضع‌گیری‌ها و اظهارنظرهای او مبنی بر لزوم رعایت حقوق بشر و خودداری از تجاوز به حریم خصوصی مردم، امیدواری‌هایی را در زمینه احتمال بهبود وضعیت حقوق بشر در روسیه به وجود آورده بودبه همین دلیل مخالفان گسترش اختیارات سرویس جاسوسی و اطلاعاتی این کشور امیدوار بودند او اختیارات سرویس مخفی را محدود کند. مدودف هنگام امضای قانون جدید آن را اقدامی در جهت «بهبود قوانین حقوقی» معرفی کرد.

یکشنبه ۱۰ مرداد ۱۳۸۹

گزارش

آیا ترکیه به جامعه اروپا می‌پیوندد

دیوید کامرون نخست‌وزیر جوان و مملکرای بریتانیا، مخالفت فرانسه و آلمان را با پذیرفتن آنکارا به عنوان بیست‌وششمین عضو جامعه اروپا مورد انتقاد شدید قرار داد و آن را دورویی خواند. همزمان با اظهارات دیوید کامرون در حمایت از پیوستن ترکیه به جامعه اروپا، گیدو وسترنلوه وزیر خارجه آلمان که او نیز در آنکارا به سر می‌برد، با ظاهر شدن در نقش منفی تأکید کرد ترکیه هنوز آماده پیوستن به جامعه اروپا نیست. وزیر خارجه آلمان با تکرار نظرهای آنکارا ملکر صدراعظم آلمان در این مورد، طی گفت‌وگوی روز ۲۷ ژوئیه با روزنامه آلمانی «بیلد» تأکید کرد: چنانچه قرار بود امروز در مورد عضویت ترکیه تصمیم بگیریم نه اروپا آماده پذیرفتن ترکیه بود و نه ترکیه آماده پیوستن به جامعه اروپا. در عین حال او یادآور شد آلمان به حرکت ترکیه در جهت همسویی با اروپا بسیار علاقه‌مند است.

اگرچه اظهارات دیوید کامرون در حمایت از درخواست ترکیه برای پیوستن به جامعه اروپا می‌تواند در اروپا تا حدودی به تعدیل گرایش‌های مخالف کنونی کمک کند، با این وجود پذیرفتن کامل آن کشور همچنان در گرو نظر نهایی فرانسه و آلمان باقی خواهد ماند.هر سه کشور بزرگ اروپایی از زمان مطرح شدن امکان پیوستن ترکیه به جامعه اروپا سیاست ثابتی را در این زمینه تعقیب کرده‌اند. دولت‌های مختلف بریتانیا فارغ از تعلق آنها به هر یک از دو حزب کارگر یا محافظه‌کار، همواره موافق به دولت‌های فرانسه و آلمان مخالف پیوستن ترکیه به جامعه اروپا بوده‌اند. استدلال فرانسه در مخالفت با عضویت ترکیه در جامعه اروپا بیشتر دارای جنبه‌های فرهنگی و متأثر از تفاوت‌های مذهبی است. دولت و مردم فرانسه نگران تهدید آزادی‌های فردی، اجتماعی و تغییر ارزش‌های فرهنگ ملی خود در نتیجه ورود یک کشور مسلمان پرجمعیت به جامعه اروپا هستند. فرانسه این فشارهای فزاینده را هم‌اکنون با حضور گروه قابل ملاحظه‌ای از مسلمانان آفریقایی-مسئمله مهاجران و پناهنده‌گان الجزایری و مراکش در سرزمین خود احساس می‌کند.

دولت فرانسه همچنین معتقد است یک کشور پرجمعیت مسلمان مانند ترکیه در جامعه اروپا همبستگی سیاسی جامعه را مورد تهدید قرار خواهد داد. نیکلا سارکوزی رئیس‌جمهور فرانسه هرگز از ابراز مخالفت محترمانه با پیوستن ترکیه به جامعه اروپا پرهیز نکرده است. با وجود ابراز خشم نخست‌وزیر بریتانیا نسبت به برخورد دوگانه با ترکیه در قبال مناسبات آن کشور و جامعه اروپا، افکار عمومی مردم بریتانیا با این احساس شخصی و حزبی نخست‌وزیر آن کشور همسو به نظر نمی‌رسد. در واقع افکار عمومی هر سه کشور بریتانیا، فرانسه و آلمان مخالف پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا هستند. مطابق نظرخواهی جامعی که در سال ۲۰۰۶ صورت گرفت تنها در سوند تعداد موافقان پیوستن ترکیه به اتحادیه بیشتر از مخالفان آن بود. در بریتانیا تنها ۳۰ درصد از مردم با عضویت ترکیه موافق و ۵۲درصد مخالف



آن و ۱۸ درصد نیز بی تفاوت بودند. ترکیه در سال ۲۰۰۵ رسماً در خواست عضویت در اتحادیه اروپا را تسلیم کرده است. در این فاصله از ۳۵ فصل مربوط به شرایط پیوستن آنکارا به اتحادیه اروپا تنها ۱۲ فصل مورد بررسی قرار گرفته. روند کند پرداختن به شرایط عضویت ترکیه در اتحادیه در یک سال گذشته واکنش‌های تند و انتقادی دولت اردوغان را برانگیخته است.اگرچه حمایت گرم و احساساتی کامرون از پذیرفتن ترکیه به عضویت جامعه اروپا را می‌توان تا حدودی متأثر از تحولات یک سال اخیر در منطقه دانست و آن را اقدامی تاکتیکی در حوزه روابط عمومی، در جهت دلگرم ساختن آنکارا تلقی کرد، در عین حال اظهارات اخیر او تا حدود زیادی در خط سیاست سنتی بریتانیا در این زمینه است. نخست‌وزیر بریتانیا در آنکارا مخالفت دولت‌های فرانسه و آلمان با پیوستن ترکیه به جامعه اروپا را به چالش کشید و ضمن ابراز خشم خود از این بابت متعهد شد در جهت هموار ساختن راه پیوستن کشور میزبان به اتحادیه اروپا تمام تلاش‌های خود را به کار گیرد. همدلی بریتانیا با ترکیه از این فرصت استفاده کرده و در اتحادیه اروپا تا حدودی نیز ناشی از همدردی و قرار داشتن در جایگاهی مشابه ترکیه طی دهه ۶۰ است. در آن زمان ژنرال شارل دوگل رئیس‌جمهور فرانسه با عضویت بریتانیا در اتحادیه مخالفت می‌ورزید. از این رو پیوستن جزیره به پیمان رم تا دهه ۷۰ معوق ماند. در اثبات دورویی مخالفان پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا نخست‌وزیر بریتانیا اظهار داشت: آنها در عین حال که خوشحال از مشارکت ترکیه به عنوان یک عضو ناتو در دفاع از اروپا هستند، با عضویت آن کشور در جامعه اروپا مخالف می‌ورزند. با این وجود حتی در صورت قطعی یافتن عضویت ترکیه در جامعه اروپا مقررات محدودیت مهاجرت دولت آقای کامرون مانع از برخورداری مردم و کارگران ترکیه از بازار کار بریتانیا خواهد شد.

به جز عوامل خارجی باری‌دهنده یا بازدارنده ترکیه در مسیر پیوستن آن کشور به اتحادیه اروپا عوامل داخلی نیز در روندی مشابه متغول به ایفای همین دو نقش به نظر می‌رسند. عوامل اقتصادی بی‌تدبید نفاظ قوت ترکیه‌اند. این نفاظ را کامرون نیز در آنکارا مورد تأکید قرار داد. دولت کنونی ترکیه در این مسیر طی پنج سال گذشته موفق به برداشتن گام‌های مثبتی شده است ولی تا ایجاد شرایط مطلوب هنوز فاصله چشمگیری باقی است. انتشار روزنامه و صدور اجازه ایجاد فرستنده رادیویی و تلویزیونی متعلق به اقلیت کرد از جمله گام‌های قابل اشاره در این راه است. مانع دیگری که در ردیف بازدارنده‌های داخلی همچنان به تحمیل وزن سنگین خود ادامه می‌دهد، قدرت ارتش و نظامیان در تعیین سیاست‌های اهربردی دولت است.

منبع: RFI